

هو العليم

# اهمیت حرکت الی الله بر پایه علم و یقین

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۸ - مجلس اول

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### ادعوك يا سیدی بلسان قد اخرسه ذنبه رب اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه

خدایا من تو را می خوانم با زبانی که گناه او را الکن و لال نموده است زبان را گناه از کار انداخته . وقتی زبان الکن بشود و لال بشود از کار می افتد حرکت نمی کند کلمات از زبان خارج نمی شود مفهوم برای کلمات نیست من تو را با این زبان می خوانم زبانی که گناه او را لال نموده است حالا منظور حضرت سجاد از این فقره چیست؟

**رب اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه**، خدایا من مناجات می کنم با تو با قلبی که جرم و جنایت آن قلب را می رانده و به هلاکت انداخته، هلاک کرده . جنایت موبقه یعنی مهلکه، ایباق به معنای اهلاک است . چون انسان با قلب که با خدا صحبت نمی کند صحبت ظاهری با زبان است دعا با زبان ظاهر انجام می شود ولی انسان با قلب با خدا مناجات می کند آن دعای باطن به مناجات تعبیر می شود منتهی مناجاتی که از قلبی برمی خیزد که آن قلب هلاک شده و از بین رفته، دیگر آثار حیات در او نیست .

خب این دو فقره ای که با هم ارتباط دارند، به نظر می رسد که فقرات قبل در سال گذشته تا حدودی نسبت به آن صحبت شد که می فرماید «و حَبَّيْ لَكَ شَفِيعِي الْيَك» محبت من به تو شفیع من به سوی تو است، کمک کار من به سمت و سوی تو است . محبت من شفاعت می کند مرا نزد تو و اگر من محبت تو را نداشتم شفیعی نداشتم که آن شفیع را در نزد تو عرضه بدارم و معنای شفاعت خب قبلا صحبت شد «و انا واثق من دلیلی بدالاتک» من وثوق دارم اطمینان دارم این وثوق خیلی معنای آن معنای عجیب است خیلی عجیب است هرچه انسان راجع به این فقره، بخصوص آن کسانی که خود را در سیر و سلک و مکتب بزرگان احساس می کنند باید به این فقره حضرت سجاد توجه کنند و همین طور سر خود را پایین نیاندازیم و به مطالب روزمره دلخوش نکنیم و به هر صورت و به هر جهت خود را سرگرم نکنیم، نه! باید سالک و آن کسی که به

دنبال مکتبی هست و قدم می‌زند آن وثوق را در راهش بیابد اگر نیافت برود جای دیگر، معطل نکند خودش، حالا ببینیم فردا چه می‌شود؟ شاید بعدا فرجی بشود بعدا فتح بابی بشود بعدا مطلب روشن بشود.

یک وقتی یک کسی با یک نفر صحبت می‌کرد، یکی از دوستان که الان هم حاضر است شاید من این مطلب را بگویم ایشان در نظر بیاورد، با یک شخصی صحبت می‌کرد و او می‌گفت آقا بیا این‌جا، بیا این‌جا، شما این‌جا باش تا بعدا بفهمی که حق کجاست؟ شما فعلا بیا تا بعدا بدانی متوجه می‌شوی، هی آن می‌گفت حالا اگر من آمدم و بعد متوجه نشدم چکار کنم؟ نه تو بیا، این هم گفت حالا تو بیا، اگر قرار بر آمدن بدون دلیل است خب تو بیا، این چه دلیلی است که داری به من می‌گویی حالا بیا بعد می‌فهمی؟ الان این سبب نرسیده شما بیا و صبر کن که بعدا این سبب برسد، خب حالا اگر سبب از درخت افتاد کرم افتاد، دلیل انسان باید داشته باشد حساب و کتابی باید در کار باشد.

حضرت سجاد می‌گوید بابا این حرف‌ها را بریز دور این حرف‌ها به درد پای منقل می‌خورد و به درد قهوه خانه‌ها می‌خورد و به درد شعبده بازی‌ها می‌خورد. باید وثوق داشت اطمینان داشت انسان وقتی که راهی را می‌رود اطمینان باید داشته باشد این آبی که الان در دست من است اگر شبهه داشته باشد بر این که آب آلوده است اگر من بگویم ان‌شاءالله عیب ندارد می‌خورم و بعد مطلبی پیش آمد خدا پدر من را درمی‌آورد، این طوری نیست قضیه، خیلی ما مطلب را شل گرفتیم و دین خدا را سرسری گرفتیم و امام زمان را به بازی گرفتیم و پیامبر را دستاویز و ملعبه‌ی خواست‌های خودمان قرار دادیم. حالا بیاییم بعد یک چیزی می‌شود حالا بیا در این مجلس حالا بعد می‌فهمی، حالا از این پیروی بکن بعدا متوجه می‌شوی، حالا ببین چقدر افراد آمدند دور و برش! این آدم‌هایی که آمدند همین طوری آمدند؟ نه! آمدند! نگاه کن، چه صف جماعتی، چه جلسه‌ای، چه افرادی دور و بر هستند خب تو هم بیا دیگر، نگاه به این جمعیت بکن تو هم بیا، بالاخره این‌هایی که آمدند بی حساب که نیامدند تو هم بیا، هان؟ این دلیل شد این برای انسان حجت شد؟

بله مردم به این مقدار بسنده می‌کنند به همین مقدار مردم توجه می‌کنند و دیگر به سایر آن مطالب چشم نمی‌اندازند ولی در مکتب تشیع پایه و اساس بر حق است پایه و اساس بر علم است بر یقین است.

در همان سنه‌ای که آن مسائل ایران اتفاق افتاده بود و جریانات انقلاب و این‌ها بود یک روز خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری آمده بود پیش مرحوم آقا رضوان الله علیه و گفت که من قصد دارم بروم در خارج آن زمان مرحوم آیت الله خمینی رحمة الله علیه در خارج بودند و با ایشان ملاقات کنم و از آن جایی که مرحوم آقا رضوان الله علیه در متن و در بطن این مسائل بودند در سال‌های گذشته، در همان سنوات ۴۲ خورشیدی، همین طور آقای مطهری با ایشان [مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه] ارتباط داشتند، می‌آمدند و می‌رفتند، هفته‌ای یک مرتبه ملاقات داشتند، از بعضی از مسائل مرحوم آقا سر درآورده بودند، از خط و خطوط فکری

ایشان طبعاً اطلاع حاصل کرده بودند، از کیفیت مرام و افکار و نهج ایشان و خب از آن طرف هم مرحوم آقای مطهری می‌خواست این مسائل بر طبق مبانی اسلام پیش برود و مسائل اسلامی در آن رعایت بشود، خب ایشان روی این اصل در این قضایا وارد شده بود، طبعاً نمی‌توانست وجدان خود را بدون در نظر گرفتن مبانی مرحوم آقا راضی نگه دارد و می‌خواست مسائلی که مورد نظر مرحوم آقا هست، در آن زمان، آن مسائل را هم در نظر بیاورد و منتقل کند به مرحوم آقای خمینی و طبعاً آن حرکتی که ایجاد شده و آن مسیری که پیش آمده حتی الامکان در همان مسیر صحیح قرار بگیرد دیگر، این مبانی در آن رعایت بشود.

آمد پیش مرحوم آقا و عرض کرد من می‌خواهم این که می‌گویم عرض کرد تعمداً می‌گویم چون ایشان شاگرد سلوکی مرحوم آقا بود من می‌خواهم به خارج بروم شما آیا مطلبی ندارید که من به ایشان منتقل کنم؟ مرحوم آقا چند مطلب به ایشان فرمودند که این مطالب را منتقل کنید و نسبت به آن‌ها هم مرحوم آقای خمینی ترتیب اثر دادند، مشخص بود در مطالب و نامه‌ها که ایشان به آن‌ها ترتیب اثر دادند، یک مطلب آخر همه‌ی آن‌ها اضافه کردند، گفتند از همه‌ی این‌ها گذشته، شما این مطلب را به ایشان بگویید که این ازدحام و این استقبال و این حرکتی که از مردم نسبت به شما الان به وجود آمده است این بر اساس تفکرات و بر اساس نگرش و دیدگاه خود مردم است، شما در مسائلی که در پیش می‌گیرید همیشه بر اساس علم و یقین حرکت کنید نه بر اساس خواستگاه مردم، حالا امروز مردم فرض کنید که این‌ها به انسان روی می‌آوردند لعل این که فردا یک قضیه پیش بیاید و پشت کنند، حرکت و استقبال و مرامی که شما در پیش می‌گیرید بر اساس علم و یقین خودتان باشد و بر اساس جزم باشد حال بر این اساس خب انسان مردم را هم حرکت می‌دهد مردم را هم روشن می‌کند مردم را هم باز می‌کند مردم را هم دارای بینش می‌کند نه این که اصل و پایه در حرکت، استقبال مردم باشد.

یک جمعیت انسان می‌بیند یک خورده نیشش باز می‌شود به به امشب در مجلس ما صد نفر شرکت کردند به به چه خوب! اسلام تقویت شده صد نفر آمدند بشماریم یک دو سه چهار بشماریم چند نفر هستند؟ فردا می‌شوند هفتاد نفر نگاه می‌کنیم ای داد بیداد! اسلام ضعیف شد سی نفر کم شدند، شب دیگر می‌شوند شصت نفر خیلی ضعیف‌تر شد، تا این که شب ما بیایم در این جا و دعای ابو حمزه بگوییم و ببینیم سه یا چهار نفر هستند فاتحه مع الصلوات! اسلام از بین رفت، یک فاتحه بگذاریم و یک قهوه و خرمایی هم پخش کنیم اسلام دیگر نیست، در جلسه‌ی ما سه یا چهار نفر آمدند پس دیگر اسلام از بین رفته، این طور درست است؟ اگر اشتباه می‌کنم بفرمایید درست است‌ها! اگر خطا عرض می‌کنیم .... یعنی درست خطایی گفتی، منظورم این است. بله؟

نه! امیرالمومنین آن وقتی که در خیبر را کند و چشم همه از حدقه درآمد و همه به دور او آمدند و هلله

کشیدند و مخالف و موافق، با آن وقتی که طناب بر گردنش انداختند وای وای آدم به ظاهر می گوید به ظاهر می گوید، چندی پیش شنیدیم یکی از همین آقایانی که در یک انتخاب شکست خورده بود ایشان فرمود اکثریت در اسلام همیشه بر باطل بوده است، دست شما درد نکند! خیلی ممنون! شما که فاتحه‌ی همه چیز را خواندید عزیز من، پس بنابراین اگر شما هم انتخاب می‌شدید شما هم بر باطل بودید چون شما هم .....! ببینید این که می‌گویم دقت کنید، برای این دارم می‌گویم، برای این دارم می‌گویم، این که می‌گویم حواس باید جمع بشود برای این دارم می‌گویم که یک روزی برای ما نیاید که وقتی در یک رأی گیری حریف بر ما غلبه می‌کند آسمان بر مغز ما کوبیده بشود و از هستی ساقط بشویم، غلبه می‌کند که می‌کند، امروز او غلبه می‌کند فردا ما غلبه می‌کنیم، چنین است رسم سرای گهی پشت بر زین گهی زین به پشت حالا فعلا زین بر پشت شده، تا حالا بر خر مراد سوار بودی خیال می‌کردی مسئله‌ی دنیا بر یک محور می‌گردد ولی نه! چرخ روزگار همیشه در چرخش متفاوت است. یک روز به این طرف و روز دیگر به طرف دیگر برمی‌گردد. اسلام هم سرچایش است به جان خود سرکار فیض آثار و جان بنده قسم، هر دو، که نه اسلام تکان خورده از این رأی و از این مسائل و نه امام زمان از جایش تکان خورده و نه پیغمبر عوض شده و نه دین تغییر پیدا کرده است، نه بابا! تا دیروز چهار نفر دنبال ما بودند حالا یک نفر دو نفر دنبال ما هستند چهار نفر شدند دو نفر، فقط همین طوری دیگر نشده، مسئله‌ای هم اتفاق نیفتاده، هر اتفاقی افتاده در این نفس اتفاق افتاده، هر اتفاقی که افتاده این جا اتفاق افتاده.

این است که انسان باید همیشه در مسیرش وثوق داشته باشد وثوق داشته باشد اطمینان داشته باشد اگر امروز من خطایی کنم وثاقت و اعتماد نباید از بین برود، من خطا کردم به راه چه ارتباطی دارد؟ به مسیر چه ارتباطی دارد؟ حالا چون امروز آقا آمده این اشتباه را کرده این خطا را کرده ما بلند شویم برویم پی کارمان! کدام کار؟ یک روز من کارم درست است یک روز اشتباه است، کار درستم را به همه اعلام می‌کنم کاری که اشتباه می‌کنم در خودم نگه می‌دارم به کسی هم نمی‌گویم اگر بگویم که فاتحه‌ی همه چیز خوانده است دیگر، اسلام از بین می‌برد! اگر کار خطایم را بگویم دیگر اسلام از بین رفته.

امام سجاد علیه السلام در سال گذشته عرض شد خدمت دوستان فرمودند باید انسان نسبت به مسائل وثوق داشته باشد آن وثوق است که مسیر انسان را تعیین می‌کند، آن تعیین کننده وثوق است نه کاری که شما دارید انجام می‌دهید، شما اگر بدون وثوق برای امام حسین جلسه بگیرید فایده ندارد، شما اگر در یک مجلسی می‌روید که شک دارید [به] انعقاد این مجلس، مجلس مجلس هنر و رقاصی که نیست، نه! مجلس ذکر است مجلس نصیحت است مجلس تبلیغ است مجلس ذکر سیدالشهدا و مجلس ائمه است، مجلس این است، صحبتی که می‌شود این است، آن آقای که دارد بالای منبر صحبت می‌کند از این حرف می‌زند. ولی در آن

مجلسی که می‌روید شک دارید آیا این انعقادش مورد رضای خدا هست یا نه؟ نباید بروید، آقا آن منبری دارد از سیدالشهدا می‌گوید، منبری بگوید، منبری دارد از سیدالشهدای مغز خودش می‌گوید نه سیدالشهدای ۱۲۰۰ سال پیش، از سیدالشهدای نفس خودش دارد برای مردم حرف می‌زند، سیدالشهدایی که آن روز دنیا بر وفق مراد و خم ابروی ما بگردد آن سیدالشهدا ارزش دارد ولی اگر سیدالشهدایی که بر خلاف ما حرکت بکند دیگر فایده ندارد، منبر هم برای او نمی‌رویم جلسه هم تشکیل نمی‌دهیم، نمی‌دهیم.

آن روضه‌ای که خوانده می‌شود آیا آن روضه روضه‌ای است که در مسیر و راه است و مورد رضا است؟ آن ارزش دارد آن نور دارد نور دارد بها دارد انسان می‌رود می‌نشیند احساس می‌کند احساس دیگری به او دست می‌دهد قلبش باز می‌شود ولی نه! اگر روضه‌ای باشد که حساب‌های دیگری در آن رعایت شده باشد آن روضه چیست؟ آن روضه روضه‌ای است که ارزش ندارد روضه‌ای باشد که برای مقابله‌ی با فلان مجلس دیگر تشکیل شده، آن روضه فایده‌ای ندارد آن سیدالشهدا سیدالشهدای نفس سرکار است نه سیدالشهدای واقعی و نه سیدالشهدای حقیقی، آن سیدالشهدا سیدالشهدای مجاز و اعتبار است نه سیدالشهدای حق و واقع. و اگر انسان کار خلاف انجام می‌دهد ولی اعتماد دارد بر صحت آن کار، آن عمل خلاف او را جلو می‌برد جلو می‌برد، ببینید چقدر دقیق است؟ عرفان آمده صاف کرده پاک کرده آسان کرده آسان کرده! بابا این سفره‌ای که پهن شده بین سفره‌ی آن درست است بیا بنشین سر آن، خیالت هم جمع، راحت، بی‌خیال.

ولی اگر شک داری نیا، گول مردم را هم نخور اصرار رفیقت هم در تو اثر نگذارد وسوسه‌ی افراد هم در تو اثر سوء نگذارد، بیا برویم در این مجلس بیا برویم یک چیزی بعدا می‌بینی! نیا نرو و ایستا آقا، برای چه بروی؟ نیایی از دست می‌رودها، دیگر گیت نمی‌آید! بگو نمی‌خواهم گیرم بیاید. شل نده قضیه را، بند را نیاز و بند را آب نده. هر قدمی که می‌خواهی برداری در آن قدم باید یقین داشته باشی [اگر داری] بردار، یقین نداری بردار و بایست و بدان که اگر ایستادی برای تو حرف درمی‌آورند، پشت سرت حرف درمی‌آورند، چرا برای تو حرف درمی‌آورند؟ نه این که تو آمدی و مخالف با مسیر حرکت کردی چون مخالف با نیت حرکت کردی، برای این برای تو حرف درمی‌آورند.

حالا که مخالف با نیت است تو مخالفت کن و بیا دنبال من چرا من بیایم دنبال تو؟ اگر حق است خب دلیل بیاور، نوکرت هستیم مخلصتم هستیم، اگر قبول نکردیم آن گاه اعتراض کن و اگر دلیل نداری و بنا بر آمدن است خب تو بیا دنبال من چرا من بیایم در این مجلس؟ تو بیا در آن جایی که من می‌روم، ما هم می‌گوییم نیایی از دستت می‌رود نیایی، فلان، این چیزها، ده تا هم اضافه می‌کنیم ضرب در ده، یک ساعت هم نوار می‌گذاریم از دستت می‌رود نمی‌دانم بیچاره می‌شوی چه می‌شوی فلان می‌شوی ما هم بلدیم دیگر، شاید بیشتر هم بلد باشیم، هان؟ بیا تو هم بیا، فردا می‌بینی اخم کردند! چه شد؟ چون نیامدیم در مجلس باید اخم بکنی؟

خب نیامدیم که نیامدیم حالا من می‌خواهم این توفیق از دستم برود به تو چه مربوط؟ تو برو تو برو این توفیق را پیدا کن تو برو نصیبت را بگیر تو برو حظت را ببر بنده نمی‌خواهم این حظ را ببرم، چرا به من احم می‌کنی؟ چرا دیگر سلام نمی‌کنی؟ چرا دیگر در خانه‌ات راه نمی‌دهی؟ چرا دیگر طرد می‌کنی؟ و و و و و چرا؟

چون یک توفیقی از من سلب شده خب سلب شده که شده، برای این که یک توفیق از من سلب شده توجه کنید رفقا، این حرف‌هایی که دارم می‌زنم روی آن بروید فکر کنید ببینیم ما کجای کار هستیم این توفیقی که از من سلب شده باعث شده تو این عکس‌العمل را نشان بدهی؟ بابا روزی هزار تا از این توفیق‌ها یک مجله داشتیم روزی هزار تا توفیق از ما سلب می‌شد، این کار را انجام نمی‌دهیم چرا طوریت نمی‌شود؟ چرا ناراحت نمی‌شوی؟ نماز صبحمان قضا می‌شود تو به من سلام نمی‌کنی؟ نه بابا کاری نداری، من امروز نماز صبحم قضا شد، آقا مسئله‌ای نیست قضایش را به جای بیاور مسئله‌ای نیست دعوا که نداریم. آقا من نماز ظهر و عصرم را موقع مغرب دارم می‌خوانم خب خوب بود که موقع ظهر انجام می‌دادی، مرحوم آقا فرمودند ظهر را ظهر بخوان عصر را هم عصر بخوان تأخیر نیاندازید اول ال [وقت] رضوان الله و آخر الوقت غفران الله داریم، ولی جواب سلام می‌دهی احم نمی‌کنی مسئله‌ای نیست. آقا من در فلان جا شرکت کردم و یک غیبت کردم آقا فلان شد ببخشید فلان شد این حرف‌ها خب برو توبه کن کار حرام انجام دادیم ولی می‌بینی سلام هست. می‌فهمی؟ می‌دارم می‌روم بالا غیبت حرام است یا حلال است؟ نماز صبح قضا می‌شود احم و تخم در کار نیست التفات کردید نماز ظهر و عصرمان را دم غروب آفتاب می‌خوانیم احم و تخم در کار نیست غیبت می‌کنیم در فلان مجلس، احم و تخم در کار نیست کارهای خلاف دیگر می‌کنیم احم و تخم در کار نیست.

اما همین که این مجلس نیاییم این توفیق فوت می‌شود، یک مجلس، شرکت در مجلس مستحب است یا واجب است؟ مستحب است دیگر، فوqش دیگر، حالا ما می‌خواهیم این مستحب را ترک کنیم گناه کردیم؟ فردا می‌بینیم ابروها رفت یک طرف، یکی از آن‌ها رفت زاویه‌ی هشتاد درجه یکی از آن‌ها رفت شصت و پنج درجه، یک منحرفه بعد منحنی شدند بعد نمی‌دانم زاویه‌ها کج و کوله شد و نمی‌دانم .... چه شد بابا؟ یک مستحب را ترک کردیم ما که دعوا نداریم، این که دیگر ....؟ پس فردا مستحب ترک شد رو این طرف شد گردن نود درجه رفت به آن طرف، پس فردا سلام و شروع شد! چیست آن‌ها همه آقا؟ بازی! همه‌ی این مطالب به نفس دارد برمی‌گردد نه به نماز برمی‌گردد نه به روزه برمی‌گردد نه به خدا برمی‌گردد نه به پیغمبر، می‌[فهمید] دارم چه عرض می‌کنم؟ عرض می‌کنم تمام ارتباطات ما همه مال نفس است خدا را ما می‌کشانیم برای این که آن نفس را ارائه بدهیم در قبال مردم و خود را و آن منویات را برای مردم نیکو جلوه بدهیم، چاره‌ای نداریم از این که از خدا و پیغمبر مایه بگذاریم چاره‌ای نداریم از این که از شرع و اسلام و دیانت و امام زمان مایه بگذاریم چون چاره نداریم مایه می‌گذاریم و الا ما با امام زمان کاری نداریم با پیغمبر کاری نداریم با خدا و دین کاری

نداریم.

ولی اگر آمدیم و عملی را که می‌خواهیم انجام بدهیم از روی وثاقت [باشد] وثوق داریم خودمان را گول نمی‌زنیم، گول نزدن یعنی چه؟ یعنی می‌گویند آقا این کاری که شما انجام می‌دهید آیا روی آن فکر کردید؟ می‌گوید بله فکر کردم، آیا درست است؟ بله درست است خب بیا صحبت کنیم باشد می‌آییم صحبت می‌کنیم ما حرفی نداریم مطلب را ارائه بدهیم ادله را ارائه بدهیم، نه حالا باشد برای فردا، فردا که می‌شود خب حالا وقت ندارم کاری دارم می‌آیم، پس چیست قضیه؟ حالا باشد یک روز دیگر، حالا باشد یک روز دیگر، نه! این حالا باشد یک روز دیگر حالا وقت ندارم حالا ببینیم بعد چه می‌شود این حکایت از چه مسئله‌ی باطنی می‌کند؟ حکایت می‌کند یک جای این قضیه ایراد دارد یک جای این قضیه اشکال دارد، دیگر انسان نمی‌تواند بین خود و خدای خود راست باشد چون مکتب امیرالمومنین همیشه صاف است.

آیا یک حکایت تاریخی شما سراغ دارید در جایی نوشتند که شخص آمده پیش علی، یا علی فلان کاری که تو می‌کنی اشتباه است بیا با هم صحبت کنیم؟ برو حالا بعد فکرش را بکنم بعد بیایم! اگر کسی خوانده بیاید بگوید. یکدفعه یکی بیاید پیش امام صادق و به امام صادق بگوید آقا این مطلبی که شما می‌گویید این مکتبی که شما آوردید آن‌چه که در مقابل ابوحنیفه **کذا و کذا لعنه الله علیه و علی من تبعه و علی مؤیدیه الی یوم القیامه** این مکتبی را که شما آمدید و ارائه کردید در آن نقصان است در آن اشتباه است؟ حضرت بگوید بلند شو برو پی کارت! داری به من ایراد می‌گیری؟ خجالت نمی‌کشی؟ من، پسر رسول خدا، نشستنی داری به من ایراد می‌گیری؟ بلند شو برو! تو آدم هستی که من با تو حرف بزنم؟ چه بوده برخورد آن‌ها؟ بیا جان من، بیا بنشین، یا برو با فلان شاگرد من صحبت کن قانع نشدی بلند شو بیا این‌جا، بوده یا نبوده آقایان؟ کسی خلاف سراغ دارد؟ ولی خلفا چه بودند؟ آقا تو که بالای منبر نشستنی ای ابوبکر، تو لیاقت داری یا نه؟ بگیری این مرتیکه را بزیند بیرونش کنید، خجالت نمی‌کشد آمده در این‌جا مقابل رأی مردم دارد اعتراض می‌کند! می‌زنند بدبخت را لت و پارش می‌کنند و بیرونش می‌کنند. آن خدایی که داری می‌پرستی در عرش است یا در فرش است؟ می‌گوید آن خدا در عرش است می‌گوید پس بنابراین فرش خدا ندارد، می‌گوید این کافر است این مرتیکه زندیق شده ....! ببینید دو منطق را، آن منطقی که آمد در مقابل حق ایستاد منطق ابوبکر و عمر و این‌ها، منطقی است که آن منطق، منطق ندارد منطقی پشت و پناه او نیست، استدلال در ماورای او نیست حجت و دلیل در ماورای او نیست حجت و دلیل در ماورای او نیست.

خیلی عجیب است خیلی عجیب است! شنیدم بعضی‌ها گفتند نمی‌دانم گفتم به رفقا یا نه از همین معممین ما و به ظاهر مُبَلِّغ، که اصلاً این شورای سقیفه به نفع اسلام و به مصلحت اسلام بوده! که گفته خلاف بوده؟ چون یهود در آن موقع می‌خواستند خلافت کنند و مسلمین جمع شدند و در مقابل آن‌ها خلافت را تثبیت

کردند اسلام را تثبیت کردند و ابوبکر را بر سلطنت بر سلطنت که استغفر الله سلطنت کجا؟ بر حکومت، ابوبکر را که بر حکومت نشانند، این [چه] بوده؟ این باعث تثبیت و تأیید اسلام بوده است خب آفاجان می گفتی پیغمبر هم سفارش کرده! تو که این قدر رو داری که ماشاء الله می آیی در مقابل قضایای واقعی تاریخی و ضروریات، به این راحتی می آیی همه چیز را انکار می کنی! تو که دین نداری بدبخت، تو که دین نداری، تو که ولایت سرت نمی شود، تو که امامت سر [ت] نمی شود توی آخوند بعد از هشتاد سال! یک آخوند شیعه بعد از هشتاد سال درمی آید بگوید شورای سقیفه به مصلحت اسلام بوده؟ خاک بر سرت کنند، بی شعور نفهم، هان؟ این چیست؟

چیزی که خود اهل تسنن فعلا از خجالت دارند سرشان را پایین می اندازد، آن وقت ما داریم این قضیه را می بریم بالا! نه سرتان را بیاورید بالا بالا، سرتان را برای چه در مقابل شیعه انداختید پایین؟ شما وزنه ای هستید اصلا حق با شما است! معنایش این است دیگر، شورای سقیفه به مصلحت اسلام است یعنی حق با شما است دیگر! ۱۴۰۰ سال ما وائمه ای که ما ادعا می کنیم، همه اشتباه کردند بیخود کردند ابوبکر بر حق است! علی کیست بابا؟ یک آدمی که زد و کشت و افراد را لت و پار کرد و این ها، علی جز این چکار کرد؟ مگر نگفتند؟ آن آقای که فوت کرد در همان اوایل انقلاب! مرحوم پدرمان می گفت که یک شخصی از دوستان ایشان رفته بود در منزلش و اصلا به سنی گری معروف بود به عقاید سنی معروف بود عین عبارتی که گفت این بود این علی در این مدت مگر چه کرد؟ غیر از این که زد یک عده را کشت و قبایل را به جان هم انداخت؟ این عین عبارتش بود التفات می کنید خب هر دم از این باغ بری می رسد علی کل حال.

مکتب امام صادق چه مکتبی است؟ مکتب امام صادق مکتب وثوق است اگر وثوق نداری به من امام صادق حرام است بلند شوی بیایی در درس من شرکت کنی، این مکتب مکتب امام صادق است. باید وثوق پیدا کنی اعتماد پیدا کنی آن گاه حکمی را که من می گویم بپذیری و به عنوان حکم شرعی به آن ترتیب اثر دهی و الا حرام است. اگر تا وقتی که وثوق پیدا نکردی به من جعفر بن محمد یا امام باقر یا امام رضا ترتیب اثر ندادی خدا کاریت ندارد، خدا از تو مؤاخذه نمی کند این مکتب مکتب صادقین و مکتب ائمه است مکتب امیرالمؤمنین است مکتب است.

اگر به من علی وثوق نداری ولی بینک و بین الله، این مسئله هست بینک و بین الله اگر وثوق نداری ....، مغیره یک روز آمد پیش امیرالمؤمنین علیه السلام، مغیری بن شعبه از آن حقه بازها و شیاطین نمره یک و کذا بود، یک روز آمد پیش امیرالمؤمنین گفت یا علی! چقدر خوب بود به جای این که با این معاویه درمی افتادی اول می گذاشتی یک چند صباحی به حکومت بود وقتی که آن پایه های حکومت سفت می شد همه ی مردم حتی آن هایی که در شام هستند از تو تبعیت می کردند بعد با یک انگشت برش می داشتی، تو هنوز نیامده سر

کار، جنگ با معاویه راه انداختی خب آن هم مردم را بسیج کرد و پیراهن عثمان را به مردم نشان داد و گفت علی کشته و خلق الله [را] راه انداخت. بعد از جنگ صفین مغیره آمد، امیرالمومنین ب [ه] او تذکر دادند ب [1] او صحبت کردند گفتند که من نمی توانم یک لحظه ببینم یک عنصری که برخلاف دارد حرکت می کند این بر مصدر کار است، از علی این بر نمی آید. مردم می خواهند قبول کنند می خواهند نکنند، من نیامدم در این جا که پایه های حکومت خودم را بر اساس مصلحت اندیشی های دنیوی تثبیت کنم من می گویم حق این است و برای مردم هم مطلب ثابت می شود هر کسی می خواهد می پذیرد هر کسی نمی خواهد نپذیرد، من نمی توانم یک روز ببینم شخصی که در این موقعیت است باشد او را خلع می کنم مردم می خواهند او را بپذیرند می خواهند نپذیرند بلند شد رفت و فردا صبح آمد، گفت یا علی من دیروز راجع به حرف های تو فکر کردم دیشب تا صبح داشتم فکر می کردم دیدم حق با تو است، درست است. حضرت فرمودند دیروز برای خدا آمدی امروز برای شیطان آمدی، می خواهی امروز دل من را به دست بیاوری، خیال کردی نمی فهمم؟ دیروز آمدی از من انتقاد کردی ولی برای خدا بود، تو همانی، تو فرق نکردی من دارم می گویم تو فرق نکردی ولی وقتی دیدی علی یکی است نمی توانی در علی تأثیر بگذاری حالا آمدی دل علی را به دست بیاوری امروز برای شیطان آمدی، همین.

این مکتب امیرالمومنین است امیرالمومنین این جور نیست که احسنت! بارک الله احسنت! رفتی دیشب فکر کردی و فهمیدی ما راست می گوئیم، نه! امیرالمومنین همان جا مچش را می گیرد، خیال نکن نمی فهمم، سر کی را داری کلاه می گذاری؟ مغیره ی بیچاره! چرا به نفست نمی رسی؟ دیروز برای خدا بود برای رضای خدا آمدی نصیحت کنی با ما صحبت کردی به جای خود محفوظ ولی رفتی نتوانستی بپذیری، توی مغیره کله ات کله ی سیاست است کله کله ی شیطنت است این کله کله ی مکر است این کله با علی جور در نمی آید وقتی دیدی نمی توانی گفتی حالا برویم چکار کنیم؟ حالا دل امیرالمومنین را به دست بیاوریم بگوئیم که حق با تو است در حالی که کور خواندی طرفت را نشناختی! با کی داری حرف می زنی؟ نه بلند شو برو، همیشه مثل دیروزت که قصد قربت داشتی با قصد قربت بیا پیش ما، انتقاد بکن با قصد قربت قبولت دارم، این جا جای تملق نیست این جا جای تعریف و خدعه و فریب نیست.

این جا جای صفای نفس است آن صفای نفس به هر صورتی که می خواهد جلوه کند به صورت انتقاد، چه عیب دارد؟ چه عیب دارد بیایند از انسان انتقاد کنند؟ چه اشکال دارد؟ مگر همه باید تعریف کنند؟ به صورت تعریف ولی تعریف درست نه از روی کلک! حالا برویم خدمت فلانی یک خورده تعریفش را بکنیم دلش را به دست بیاوریم، هان؟ می شود چه؟ کلک، این می شود تعریف دروغ این می شود حقه بازی این می شود مکر این می شود فریب که همه جا هست، الحمدلله چیزی که کم نیست این است. امیرالمومنین می گوید وقتی

که این جا می آیی با دل پاک بیا به من هم انتقاد داری داشته باش انتقاد داری بلند شو بیا انتقادات را بگو. امام صادق می فرماید وقتی که می آیی این جا به قصد فهم بیا نه به قصد این که من فرزند پیغمبر هستم و یک عده از شیعیان دور و بر من هستند و وقتی که می نشینم در مجلس سیصد نفر چهارصد نفر شاگرد می نشینند محمد بن مسلم ها می نشینند محمد بن ابی عمیرها می نشینند ابانها می نشینند ابی بصیرها می نشینند، به این ها نگاه نکن با یقین بیا که این کسی که الان دارد صحبت می کند کلام او وحی است همان طوری که جدش به او وحی می شده، با این وثاقت و با این اعتماد باید بیایی، اگر بخواهی دلت را پاک کنی من امام صادق هم خیال نکن این جا آرام می نشینم و فقط به تو نگاه می کنم متوجه هستید رفقا چه می خواهم بگویم چرا؟ مسئله مسئله ی ولایت است مسئله مسئله ی کلک و خیمه شب بازی نیست امام صادق دارد حرف می زند نه بنده و امثال بنده، امام دارد صحبت می کند.

امام حسن عسکری علیه السلام در زمان خلیفه ی عباسی در سامرا بودند امام حسن عسکری اکثر عمرشان را در سامرا گذراندند. آمدند دعوت کردند، در یک روزی آمدند حرکت کنند همراه با آن خلیفه ی عباسی، یک نفر در دلش شک بود، شک بود، گفت این امامی که می گویند، امام شیعیان از دلها خبر می دهد، من در دلم شک دارم که آیا این فرد امام هست یا نیست؟ یک نیتی می کنم، نیت چه بود؟ آن عرق جنب از حرام آیا نجس کننده هست یا نیست؟ یعنی اگر کسی محتلم شد و جنب شد از حرام، آن لباسی که می پوشد و آن لباس تر می شود به واسطه ی آن عرق، آیا آن لباس نجس هست یا نیست؟ البته خب فرق است بین این که انسان ممکن است چیزی نجس نباشد ولیکن نماز با آن اشکال نداشته باشد، داریم حیوان غیر حلال گوشت و اینها، اجزای حیوان [غیر] حلال گوشت، حالا گرچه تزکیه هم شده باشند ولیکن خب صلاهی در آنها جایز است. بین نجاست و [اون مطلب] فرق است. این یک مسئله ای است که بین فقها هم اختلاف است ولی خب مستندش این است. من این نیت را می کنم و بعد از این شخص می پرسم آن چه من در نیتم هست پاسخش چیست؟ امام است دیگر؟ شیعیان می گویند این امام است دیگر، باید بگویند دیگر. خب بین خود و خدا راست می گوید صدق دارد دروغ نمی خواهد بگوید، خودش را نمی خواهد گول بزند، می خواهد بگوید این امامی که شیعیان می گویند این خصوصیت را دارد من چه راهی برای اثبات این قضیه دارم؟ به این راه، همه ی ما هم الان تأیید می کنیم می گوئیم راه خوبی انتخاب کرده.

امام حسن علیه السلام رفتند همراه خلیفه عباسی، در موقع مراجعت که آمدند یک مرتبه این شخص دید امام علیه السلام از وسط آن جمعیت دارد منحرف می شود به سمت کنار، این کنار ایستاده بود، آمد آمد همین که اسب حضرت کنار رسید حضرت ایستادند گفتند عرق جنب از حرام نجس کننده نیست، رد شدند رفتند. قبل از این که حالا بپرسد، خب چی شد؟ تمام شد بین خود و بین خدا، این شخص برایش چیست؟

حجت تمام شد. وثاقت به خرج داد دنبال وثاقت گشت دنبال اعتماد گشت دنبال اعتماد انسان بگردد، مگر امام زمان بیکار است؟ نه کار امام زمان همین است، بیچاره‌ای که تو امام زمانت را در غیبت می‌دانی و کاری را از دست او برآورده شده نمی‌دانی، تو خودت در غیبت هستی و خودت در بدبختی هستی و خودت در فلاکت و در دام عنکبوتی جهل، خود را محبوس نمودی و این حرمان و فقدان را به امامت متوجه می‌کنی، نه! به خودت دارد برمی‌گردد. امام مگر بیکار است؟ پس امام زمان برای چه الان هست؟ فقط همین بلد است راه برود در کوه‌ها و فلان و این چیزها! پس امام زمان کارش چیست؟ این‌هایی که می‌گویند امام زمان در غیبت است کدام غیبت؟ ما در غیبتیم او که در غیبت نیست. ما از او در پنهانیم او هم از ما در پنهان است؟ ما نمی‌بینیم ما به مقتضای ضعف وجودی خود از رؤیت امام محروم هستیم او هم از دیدن ما محروم است؟ او که مثل ما شد آن هم که عین ما شد تفاوتی نکرد. چطور شد؟ چطور شد یک نفر برای شناخت امام عسکری چون در دلش صاف بود امام حسن عسکری آمد اسبش را از کنار برد و جوابش داد ولی امام زمان مگر پسر همان پدر نیست؟ مگر این هم مثل او امام نیست؟ جواب ما را در روز قیامت این امام زمان چه می‌دهد؟

ما می‌گوییم یابن رسول الله همان طوری که مانند پدرت آمد یک نفر رفع جهل کند از خودش رفع نقص کند از خودش، امام را بشناسد، حالا ترتیب اثر می‌دهد یا نه یک مطلب دیگر هست، نه فعلا در وهله‌ی اول، فعلا در همان وهله‌ی اول که مرحله شناخت امام هست، چه فرقی بین شما و بین پدرت است؟ بین شما و امام هادی است؟ [خدمت] رفقا عرض کردم آن روایت معروف امام هادی علیه السلام را به آن شخص، [که] فرمود حالا دیدی خداوند چطوری این زمین‌ها را مقبره برای افراد قرار می‌دهد؟ گفتم برای رفقا جریانش را، بین شما و بین جدت امام هادی چه فرقی است؟ همین الان ما داریم از امام زمان سوال می‌کنیم، در نیت همه‌ی ما همین است، در نیت شما غیر از این است؟ بین شما و بین پدرت چه فرقی است؟ الا این که پدرت در میان مردم [بود] تازه در میان مردم هم نبود، حبسش کرده بود، خلیفه‌ی عباسی امام عسکری را حبس کرده بود محصور کرده بود حضرت ارتباط نداشتند با افراد دیگر، غیبت داشتند، گاهی می‌آمد یک کسی می‌دید. بین شما و بین جدت چه فرقی است؟ بین شما و بین امام جواد چه فرقی است؟ بین شما و بین امام رضا چه فرقی است؟ که این‌ها افرادی را که می‌دیدند در دل صفایی دارند بین خود و بین خدا ربطی ایجاد کردند بین خود و بین شما ربط ایجاد کردند، آن واسطه‌ی برای اتصال ربط و روشن شدن، مگر غیر از شما کسی دیگر هم هست؟ امام زمان اگر هست بیا برای ما بگو، بگو دیگر، نه! من نیستم یک کسی غیر از من است او حجت خدا است! خب کسی نیست فقط امام، امام زمان است امام زمان می‌ایستد نگاه می‌کند به این نیت ما و جواب نمی‌دهد؟ این امام زمان نیست. اگر نکند امام زمان نیست. پس ما در نیتمان خیلی مسئله هست، ما در نیتمان مثل آن شخص نیامدیم و پیگیری کنیم. هزار راه دارد هزارها مسیر دارد امام علیه السلام.

خدایا راه حق را به ما بشناسان من می‌خواهم و ثوق پیدا کنم به مسیر، یکدفعه امام زمان علیه السلام یک مسیری را قرار می‌دهد، آدم دور می‌زند از آن طرف از آن طرف، صاف می‌آید آن‌جا، صاف می‌آید همان جایی که باید بیاید و این قضیه دست نه بنده است نه غیر من است، نه! یک جریان تکوین و سازمان نظام خلقت و نظام تربیت است که هر دوی این‌ها، هم خلقت و هم شرعش و تربیتش و امرش به دست صاحب ولایت امام علیه السلام است. بقیه چکاره هستند این وسط؟ چه نخود وسط آشی هستند؟ کی هستند؟ چکاره هستند؟ چکاره هستند؟

یک شخصی می‌گفت که من وقتی شرح حالش را برای من توضیح داد چندی پیش حالا بالاجمال عرض می‌کنم، توضیح زیادی نمی‌دهم. من کجا رفتم من کجا رفتم فلان‌جا، ایران هم نبود در ممالک دیگر بود. همین جور، آن‌جا آن‌جا همیشه در دلم یک مسئله بود که به دنبال یک قضیه بگردم به دنبال یک حقی بگردم به دنبال یک واقعه بگردم، از قضا به ما گفتند که در فلان‌جا فرض کنید که یک شخصی هست دارای یک همچین خصوصیتی است البته خارج ایران در آن‌جا، خانمی بود بسیار شخص وارسته و شخص مؤدب و تحصیل کرده تحصیلات عالی و خیلی بااخلاق و رفتار، بسیار بسیار ....، من رفتم بعد از مدت‌ها آن شخص را پیدا کردم حالا یک شخصی است که نه دین دارد ولی در یک حال و احوالی هست نظیر یکی از همین مرتاض‌ها، این راهی را که رفتم به شوهرم نگفته بودم می‌خواهم بروم و بدون اجازه بود این را داشته باشید می‌گفت وقتی که رفتم تا پیش او رفتم گفت بدون اجازه‌ی شوهرت برای چه بلند شدی آمدی این‌جا؟ برو اول از شوهرت اجازه بگیر تا بعد من بتوانم به تو چیزی بگویم. یک شخصی که نه مسلمان است، ببینید، می‌بینید مسئله را؟ نه مسلمان است و نه به این مسائل تشیع اعتقاد دارد و لکن به واسطه‌ی مجاهدت‌ها مراقبت‌ها ریاضات و فلان، در همان راه در همان مسیر خودش یک مسائلی برایش منکشف شده، در همان حد.

این قضیه‌ی اطاعت زن از شوهر و حرف شنوی و اجازه‌ی از شوهر در ناموس عالم تکوین وجود دارد او می‌فهمد. ببینید او فهمیده، حالا یکی از امثال بنده بلند می‌شود می‌گوید چه؟ برای رفتن به مسجد و حسینیه اجازه‌ی از شوهر لازم نیست بلکه اگر هم نهی کرد می‌تواند زن برود! شیعه! شاگرد امام صادق! مدعی کذا و کذا و کذا و کذا! او نه مسلمان است و نه شیعه بلکه فقط یک مقداری حالا خدا چشمش را باز کرده، یک مقداری به او توجه داده، نسبت به چیزها. می‌گوید اول باید بروی از شوهرت اجازه بگیری بعد بیایی این‌جا، بعد بیایی پیش من. چون این اهل صدق هست خدا دستش را می‌گیرد می‌آید می‌آید یکدفعه می‌بیند رفت در یک‌جا، می‌گوید یکدفعه نگاه کردم دیدم کتاب‌های مرحوم آقا است، تا حالا ندیده بود. می‌گفت شب کتاب را باز کردم شروع کردم به خواندن، این چیست؟ این چه حرف‌هایی است؟ این چه مطالبی است؟ ما تا به حال خبر نداشتیم، همان یک کتابش را ساخت، تمام شد. این کارها را که دارد می‌کند؟ حالا از شما سوال

می‌کنم، کی دارد می‌کند؟ این جریان را کی به وجود می‌آورد؟ امام دارد این حرکت را به وجود می‌آورد او دارد این مسیر را تعیین می‌کند، در این چون صدق می‌بیند می‌گوید خب حالا که [تو] صدق [داری] به جای این که فلان شخص تو را به فلان جا ببرد من سر راه تو، او را قرار می‌دهم که او تو را به فلان اتاق ببرد و تو در آن اتاق بنشینی و یک مرتبه چشمت به قفسه بیافتد و کتاب را باز کنی و آن کتاب حسابت را برسد.

کی این کارها را کرده؟ ما خیال می‌کنیم همین طور امام زمان! یک ولایتی شنیدیم یک امامی شنیدیم یک صاحب نفسی شنیدیم صاحب نفس قدسی، ولیکن در همین حد و از چیزی خبر نداریم، نه جانم! این طور نیست مهم این است که انسان اعتماد و وثوق داشته باشد.

خب من نگاه کردم دیدم که این فقرات ظاهرا خوانده شده، من می‌خواستم بروم سر فقره‌ی بعد، اصلا به طور کلی نمی‌دانم چطور شد برگشت، شاید این هم جزو همان‌ها است خودمان هم خبر نداریم. راستش من وقتی می‌آیم در این جلسه، خودم نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم؟ از اول میچ خودمان را برای رفقا باز کنیم تا این که هرچه گفتیم نگویند فلانی این طور کردی آن طور کردی، نه! خودش می‌بخشد، خب هرچه پیش آید خیر است دیگر و انسان باید با وثاقت باشد اعتماد باید داشته باشد نسبت به راه اعتماد داشته باشد بزرگان از ما این را خواستند پیغمبر و خدا این را خواسته، دین از ما این را خواسته منطق و عقل از ما این را خواسته، سایر مسائل در حول و حوش احساسات و توهمات و تخیلات است در این حال و هوا دور می‌زند ولکن در مکتب اهل بیت می‌گویند بیا دنبال یقین دنبال اعتماد دنبال وثوق وقتی که وثوق پیدا کردی کارت تمام است آن مهم است وقتی وثوق پیدا کردی دیگر کسی نمی‌تواند گولت بزند دیگر کسی نمی‌تواند فریبت بدهد دیگر با یک حرف این طرف آن طرف نمی‌شوی قلبت به تلاطم نمی‌افتد به اضطراب نمی‌افتد.

و اشکال ندارد انسان بلند شود برای تحقیق خودش، روزها را صرف کند روزها را صرف کند ماه‌ها را صرف کند سال‌ها را صرف کند در تحقیق ولی در تحقیق‌ها! نه این که حالا ببینیم چه می‌شود؟ حالا برویم این جا یک سال برویم ببینیم چه می‌شود؟ نه برای تحقیق بروم، صرف کند یک سال هم باشد باشد اگر در آن یک سال، مرگ او را دریافت در راه مرده است در مسیر فوت کرده مسیرش مسیر درست است کسی که در راه .....، موت و حیات که به دست انسان نیست ولی تحقیق که به دست انسان است به دنبال مطلب رفتن که به دست انسان است آن چه را که در اختیار ما گذاشتند حالا گذاشتند در اختیار ما این طور می‌گویم آن چه را که در اختیار ما گذاشتند ما مکلف به آن هستیم و به آن چه که در اختیار نگذاشتند تکلیف نداریم، به موت و حیات ما تکلیف نداریم زیرا در اختیار ما نیست ولی می‌گویند آن یک روزت را که در اختیار گذاشته شده، آن یک روزت را، در فکر و مرام خودت به چه نحو گذراندی؟ به چه قسم گذراندی؟

لذا انسان می‌بیند مشاهده می‌کند، بیست سال با پیغمبر است با یک رفتن پیغمبر همه چیز هم از بین

می رود این‌هایی که آمدند دنبال آن ابوبکر، چه کسانی بودند؟ خیلی عجیب است‌ها! خیلی عجیب است! وقتی که پیغمبر از دار دنیا رحلت فرمود، حرکت کردند حمله حمله! همان سقیفه‌ای که به صلاح اسلام تمام شد‌ها! همان که به مصلحت اسلام بود و برای جلوگیری از فتنه یهود درست شد و قطعاً مورد رضای رسول خدا بود حالا پیغمبر یادش رفت که بگوید سقیفه! اشتباه کرد! یادش رفت بگوید سقیفه بعد از من درست کنید تمام آن جریان‌ها غدیر بیخود بوده، نباید این کار را می‌کرد! آن سقیفه! حمله به سوی ....! در خبر من دیدم در تاریخ دیدم، یادم نیست ولیکن این را دیدم، که برای رفتن به سوی سقیفه چند بار عمر و ابوبکر زمین خوردند کله ملق شدند من دیدم با این دو چشم خودم این مسئله را در تاریخ، حالا رفقا بروند پیدا کنند در کجا بوده می‌خواستند یهودی‌ها نیابند سر کار، به نظر این حضرت آقا! چند مرتبه این‌ها زمین خوردند یا این‌ها زمین نخوردند جبرئیل زد پس کله‌ی آن‌ها، این‌ها را زد زمین، این حرف بوده، بالاخره چیزی بوده این‌ها این طوری بودند و بعد رفتند آن جریان سقیفه .... حالا این‌هایی که رفتند آن سقیفه را راه انداختند این‌ها از کره ماه که نیامده بودند همین‌هایی بودند که در مدینه بودند همین‌هایی بودند که هر روز پشت سر پیامبر بهترین خلائق از بدو خلقت و تجلی پروردگار الی‌مالا نهایتاً له کی بود؟ پیغمبر بود پشت سر این [پیغمبر] نماز خواندند ولی پشت سر این [پیغمبر] خواندن هم فایده ندارد! فایده داشت؟ نه! نداشت دیگر، چقدر وثوق داری؟ به همان مقداری که به این وثوق داری از این نماز پشت سر پیغمبر نصیب داری نه بیشتر، اگر پیغمبر که هیچی!

می‌گوییم خدا! اگر خدا هم می‌آمد به جای پیغمبر در محراب نماز می‌خواند فایده نداشت! چرا؟ چون نماز که فقط حرکت دست و زبان و سر و اشاره نیست، نماز عبارت است از میزان اتصال قلب و باطن با مبدأ هستی، آن اتصال چقدر بوده؟ آن یقین چقدر بوده؟ آن شعور و ادراک چقدر بوده؟ هان؟ نماز عبارت از آن است. پس تو پشت سر پیغمبر نماز می‌خوانی، پیغمبری که شق القمر می‌کند، عجب رسول‌خدایی است بین شق القمر کرده، چکار کرده، خورشید را برگردانده، من دیدم خورشید را برگرداند پس خیلی آدم عجیبی است پس برویم پشت سر او نماز بخوانیم.

ولی همین رسول خدا بیاید یک‌دفعه یک کاری انجام بدهد که آن کار، از نظر قوای فکری تو در یک سطح متفاوتی قرار دارد، تمام است. همه چیز به هم می‌خورد همه چیز به هم می‌ریزد فقط عظمت در دیدگاه ما آمده نه بیشتر و این عظمت باعث عمق در فکر و بصیرت ما نشده. این عظمت آمده است یک هاله‌ای از شخصیت در ذهن به وجود آورده است که در محدوده‌ی فکر و ذهن ما این هاله تجلی دارد در حالی که از آن محدوده‌ی ذهنی تا رسیدن به حقیقت او، از زمین تا کهکشان فاصله است آن‌هایی که به مسائل واردند متوجه عرائض بنده می‌شوند.

آن جایی که من نوشتم که مرحوم آقا می‌فرمودند که اگر استاد من بگوید که این ظرف [را که] نجس

است بخور، من می خورم، این خیلی کلام کلام سختی است، این حرف را اگر همین طوری آدم بخواهد به ظاهرش معنا کند [و] این حرف را ارائه بدهد، ای آقا! نجس! فلان! خلاف شرع! خلاف چیز! از این حرف‌ها! مگر می شود؟ ولی باید توجه داشت که این حرف را کی می زند؟ یک مجتهدی می زند که از مراجع وقت اعلم بوده. در این حرف هم کسی شکی ندارد، او دارد یک همچین حرفی می زند. من در بعضی از این نوشته‌ها دیدم راجع به این که مرحوم آقا می فرمودند من وقتی نظر می کردم به مرحوم آقای انصاری، به دیدگاه یک پیغمبر نظر می کردم آن وقت مسخره می کردند در نوشته‌ها ایشان! بله پیغمبر این آقا هم باید یک همچین کسی باشد که فلان باشد و از این مزخرفات! خب بنده خدا، تو که داری این حرف‌ها را می زنی یک بیستم این آقای طهرانی هم سواد نداری، چه می فهمی تو از این مسئله؟ تو هر را از بر تشخیص نمی دهی آن وقت داری ایراد می گیری بر این که آن آقا که دارد این حرف را می زند به هر دوغ فروش و کلاشی که نمی گوید پیغمبر، به هر عمامه به سری که نمی گوید پیغمبر، به هر کسی که دو قران سواد دارد که نمی گوید پیغمبر، به کی می گوید؟ او در دیدگاه خودش به یک وثوقی رسیده است که قلب او را با قلب رسول خدا در اتصال می بیند می گوید این دارد از آن جا می گیرد و می دهد، خب چه او را دیدی چه پیغمبر را دیدی، خب دو دوتا چهارتا، به این راحتی، این که دیگر کاری ندارد این که دیگر داد و بیداد و کتاب چاپ کردن و کاغذ حرام کردن ندارد! تو او را در این حد نمی بینی خب نبین چرا داری به آقای طهرانی ایراد می گیری؟ چرا به علامه‌ی طهرانی داری ایراد می گیری؟ تو هم بلند شو بیا، هوایت را کنار بگذار نفست را کنار بگذار از چاپ و فلان و دکان و دستگاه یک خورده دست بردار، آن وقت می فهمی! نه ما می خواهیم این‌ها را داشته باشیم آن را هم داشته باشیم هیئات هیئات که به یک سر سوزنی از آن چه که بر قلب او گذشته است بر قلب تو بگذرد و بعد هم با همین نیت از دنیا برو و در زیر دو متر خاک تو را دفن کنند و تازه باید منتظر گرزهایی که زلزله می آیدها گرزهایی که در انتظار پاسخ و جواب‌هایی که از ناحیه‌ی سرکار می رسند، حالا باش. چون نکیر و منکر نیات را می خوانند نکیر و منکر از دلت خبر می دهند.

علی بن ابی حمزه آمد ولایت امام رضا علیه السلام را انکار کرد! برای چه انکار کرد؟ گفت موسی بن جعفر نمرده غایب شده رفته چند سال دیگر برمی گردد لعنة الله علیه، واقعا لعنة الله علیه! وکیل موسی بن جعفر بود، وکیل موسی بن جعفر آمد ولایت امام رضا را انکار کرده! برای چه؟ برای این که آن پول‌هایی که پیش او است و کنیزهایی که گیر آورده، به دست بیاورد و دنیایش را فعلا بگذراند! حضرت فرمودند آن پول‌هایی که از پدرم پیش تو است بلند شو بفرست بیاید این جا، مگر مال تو است؟ از کیسه‌ی بابایت آوردی؟ خاله‌ات به تو داده؟ بیاور این جا. این به خاطر این که آن‌ها را بکشد بالا، اصل ولایت را انکار کرد! کی گفته اصلا تو امام هستی؟ به همین راحتی به همین راحتی! کی گفته اصلا تو امامی؟ بعد هم چی؟ برای این که ....! خب آدم‌ها

را باید یک جورى گول زد ديگر، بايد يك جورى مردم را فريفت بايد يك جورى مردم را اغوا كرد، دستگاه چاپ خانه‌ى كلك و دروغ شروع كرد به كار افتادن، خدا هم گفت خيلى خب، همين امام رضا، همين امام رضا گفت حالا ما هم كمكت مى‌كنيم، تو مى‌آيى با ما مقابله مى‌كنى ما هم جنود شيطان را مى‌فرستيم به كمك تو، شروع كن به چاپ كردن.

اين آقا كه تا الان داشت روايات ائمه را بيان مى‌كرد شروع كرد از خودش ديگر روايت بيان كردن لذا داريم كه روايات ابى حمزه در آن زمانى كه در تحت نظر بود محل اشكال نيست مى‌شود عمل كرد ولى بعد از اين كه انكار كرد روايت‌هاى بعدى قابل اعتماد نيست. امام رضا گفت كه خيلى خب، ما را نشناختى؟ باشد ما هم حالا جنود شيطان را مى‌فرستيم كمكت مى‌كنند، هي براى تو روايت جعل مى‌كنند! سمره بن جندب براى معاويه هشتاد هزار روايت جعل كرد، من نمى‌دانم اين دروغ است راست است؟ آخر آدم هر يك دقيقه هم بنشينند .... مگر اين كپى زده، همين طور مثلا فرض كنيد كه يك دفعه .....، شايد هشت هزار بوده شايد اشتباه كردند، آخر هشتاد هزار نمى‌شود هشت هزار بوده؟ چهار هزارش را بنده خودم ديدم، يك جا ديدم هشتاد هزار، در الغدير بود خيلى براى من عجيب بود! آخر اين اگر عمر نوح هم كرده باشد هشتاد هزار ...؟ چقدر آدم بايد بنشيند، نه بخورد نه بخوابد نه مسائل ديگر بعد هم فقط همين روايت جعل كند؟ آخر بايد اين روايت جعل كردن يك فايده‌اى داشته باشد، نمى‌شود كه ...! ولى چهار هزارش را ديدم. خب رو كرد به معاويه گفت كه معاويه! من چند هزار روايت جعل كردم تا تو اين جا بالاى منبر نشستى، به من اين قدر مى‌دهى؟ يك روز با معاويه صحبت مى‌كرد. گفت تو همين طورى كه بالاى منبر نرفتى، امثال من بدبخت اين را من دارم مى‌گويم امثال من و ابوهريره تو را روى منبر نشانند اين‌ها را كه جعل كرده؟ ما، ما كه در زمان پيغمبر بوديم، ما كه مردم به ما اعتماد دارند ما كه مردم حرف ما را مى‌شنوند ما تو را بالاى منبر نشانديم آن جا قرار داديم. على بن ابى حمزه چه بود؟ وكيلى موسى بن جعفر كم نيست، وكيلى ديگر! وكيلى، وكيلى آقا، وكيلى موسى بن جعفر كم نيست ديگر، اين پول‌ها جمع شده، حالا امام رضا مى‌گويند پول‌هاى پدر من را بفرست بيايد، مى‌گويد نه! كى گفته اصلا تو امامى؟ پدر شما از دنيا نرفته بلكه غيبت كرده و چند ماه ديگر مى‌آيد، گفت خود من هم از او شنيدم و اين فلان است و شروع كرد چاپخانه در آوردن و مردم هم بعضى از اين‌ها ديدند كه ....، آن‌هاى هم كه به درد اين مسائل مى‌خورند دورش هم جمع شدند، امام رضا گفت خيلى خب حالا حسابت را مى‌رسم، گذشت.

يك روز يكى از رفقاى على بن ابى حمزه رفت در مدينه پيش امام رضا عليه السلام، حضرت او را دعوت كردند شب در منزل بود، گفتند رفيقت چطور است؟ گفت امروز آمدم حالش خوب بود حضرت فرمودند او امروز از دنيا رفته است، على بن ابى حمزه، و او را دفن كردند وقتى كه وارد شد آن دوتا ملك آمدند

سراغش، گفتند خدایت کیست؟ گفت خدای من الله است، پیغمبرت کیست؟ گفت پیغمبر گفتند ائمه؟ شروع کرد به گفتن، گفت همه را تا رسید به من، وقتی رسید به من، نیست باطن امام رضا را رد کرده، نمی تواند به آن ها بگوید علی بن موسی الرضا، باطن چیست؟ رد کرده دیگر، گفتند امام بعد از موسی بن جعفر کیست؟ حضرت فرمودند زبانش لال شد و نتوانست جواب بگوید، باز گفتند امام کیست؟ نتوانست! در این موقع گریزی را برداشتند و چنان بر سر او زدند که از لرزه‌ی آن گرز شرق و غرب عالم به لرزه درآمد. آن وقت این را که می فهمد؟ خیلی افراد می فهمند، گریزی را بر سر رفیقت زدند که از ضربت آن گرز شرق و غرب عالم به لرزه درآمد. با ولایت درافتادی؟ امام رضا درافتادی؟ دو روز مهلت به تو می دهند بعد این کار را می کنند. خب این هایی که بودند این ها چه کسانی بودند؟ این ها همین ها بودند، همین ها در زمان پیغمبر به همین مقدار، به همین مقدار که وثوق داری به همین مقدار به تو اجر می دهند بالاتر دیگر خبری نیست.

خب ان شاء الله امیدواریم که خدای متعال ما را از زمره‌ی مُدرکین و شاعرین به این معانی قرار بدهد و حقایق این عبارات عالی المضمین که از زبان وحی برای ما بیان شده، خداوند ما را متحقق به این حقایق بکند راه ما را راه با اعتماد و با وثوقی قرار بدهد و در مسیر ولایت آنی از آنات ما را از صاحب مقام ولایت جدا نگرداند، ان شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد از فردا شب دیگر به عبارت بعدی ان شاء الله پردازیم، ان شاء الله.

### اللهم صل علی محمد و آل محمد

پارسال این مسئله به رفقا عرض شد ولیکن خب شاید بعضی ها متوجه نشده باشند و این حرف ها. در این جلسات مسئله‌ی مهم در وهله‌ی اول خب قرائت قرآن و استفاده از انوار نورانی و برکات قرآن است و استفاده‌ی از دعای افتتاح، آن ها اصل است و چند مرتبه خدمت رفقا من عرض کردم که مسئله فقط همان است، آن چیزی است که انسان نفس آن مطالب را می شنود و درک می کند که دعای افتتاح همین طور است، منتهی خب از باب این که یک مجلس انسی باشد و چند کلمه‌ای هم با رفقا خوش و بشی داشته باشیم و یک انسی داشته باشیم ما هم یک چند کلمه‌ای راجع به این دعای ابو حمزه خب خدمت رفقا مسائلی عرض می کنیم ولی مسئله‌ی مهم آن هاست. و باید مطالب را انسان درک بکند بشنود و روی آن فکر کند و به همین جا دیگر مسئله فیصله پیدا می کند و تمام می شود.